

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

سیری کوتاه در تاریخ

عربستان

عربستان یا شبه جزیره عربستان سرزمینی است در منتهی الیه جنوب غربی آسیا به شکل مربع مستطیل با ضلعهای نامتساوی که بین ۱۲ و ۲۲ درجه عرض شمالی و ۳۵ و ۶۰ درجه طول شرقی میان افریقا و قسمت بزرگی از آسیا قرار گرفته است. مساحت این سرزمین به دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع می رسد.^۱ عربستان از شمال به کشورهای اردن و عراق، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و دریای عرب، از جنوب به خلیج عدن و از سوی مغرب به دریای سرخ محدود است. چنانکه می بینیم سرزمین عربستان از سه جانب به دریا پیوسته و این سه جانب را پنج دریا^۲ فرا گرفته است، و تنها از سمت شمال است که به خشکی منتهی می شود. یا این همه درون این سرزمین از آب که مایه زندگانی هر جاننداری است^۳ بهره چندانی ندارد. در سراسر این منطقه گسترده رودخانه‌ای که وسیله حمل و نقل بشد، یافت نمی شود. تنها رودی که در آن جریان دارد در وادی حجر در یمن است، که درازای آن از یکصد کیلومتر بیشتر نیست.

رشته کوههای بلندی که از شبه جزیره سینا آغاز و در امتداد دریای سرخ تا خلیج فارس کشیده می شود، همچون دیواری بلند آنرا فرا گرفته است. در خلال این کوهها دره‌های

کوچک و بزرگی وجود دارد که عرب آن را وادی می گوید. مهمترین این وادیها، سرحان، رومه، دواسر، و حضرموت است. روزگاران پیش از اسلام بعض این وادیها مانند (سرحان) راه تجارتي بوده است. سراسر ساحل دریاهاي اطراف آن- جز در چند منطقه- پر از اسفنجها و مانعهاي طبيعي است که کشتي نمی تواند در آن پهلو بگیرد، اگر از کوههايی که همچون باروی استوار گردد عربستان را فرا گرفته است، بگذرید و بدرون سرزمین برسید به مانعهاي دیگری بر خواهد خورد، چنانکه در شمال آن بادیه الشام است که از حدود فلسطین تا جنوب غربی عراق کشیده است، و در جنوب آن بیابان، بیابان وسیع دیگری است بنام نفوذ که هفتاد هزار کیلومتر مربع وسعت دارد و از شن نرم پوشیده است. وزش باد توده‌های شن را از این سو به آن سو می‌برد و ایجاد راه را- در دنیای قدیم- ناممکن می‌ساخت. از جنوب به سمت شرق این شبه جزیره بیابان دیگری است به نام الربع الخالی که تا امروز همچنان خالی است. وسعت این بیابان به پانصد هزار کیلومتر مربع می‌رسد و میتوان گفت پهناورترین بیابانهای خشک و خالی جهانست. بین الربع الخالی^۱ و نفوذ بیابان دیگری است به نام دهناء که آنهم از ریگ روان پوشیده است و به خاطر همین مانعهاي طبيعي هزاران سال شبه جزیره عربستان در خاموشی و گمنامی بسر می‌برد. بدون تردید اگر دین اسلام در این سرزمین پدید نمی‌آمد، و از آنجا به دیگر سرزمینهای جهان نمی‌رفت عربستان همچنان در آنزوا بسر می‌برد، و یا اینکه

توجه چندانی بدان نمی شد. با اینهمه نباید پنداشت که پیش از اسلام در این منطقه از آبادانی و تمدن نشانی نبوده است. چنانکه خواهیم نوشت قسمت مستعد آن (جنوب) آبادان بود و دولتهایی در آنجا تأسیس شده است. همچنین در دیگر قسمتها نیز تمدنهایی (هر چند به صورت ناقص) وجود داشته است.

ساکنان این سرزمین را عرب می نامند. در اینکه معنی عرب چیست و از چه زمان آن مردم را بدین نام نامیده اند و این مردم از کجا بدین سرزمین آمده اند هنوز میان نژادشناسان اختلاف است. بعضی داستانهای پیش از اسلام که پس از اسلام گرد آمده و به نام تاریخ معروف شده است، گوید چون نام نیای آن مردم یعرب بن قحطان بوده است، فرزندان او عرب نام گرفته اند. این ندیم بغدادی دانشمند سده چهارم هجری که اثر پر ارزش او به نام الفهرست در دست است، از نوشته ابن ابی سعد، آرد:

چون ابراهیم (ع) به فرزندان اسماعیل که با دایه های خود جرهم بودند نگریست، از اسماعیل پرسید:

- اینان چه کسانی هستند؟

- فرزندان من و دایه های آنان از جرهم.

ابراهیم (ع) به زبانی که بدان سخن می گفت - سریانی قدیم - گفت (عرب له) آنان را با هم بیامیز'. در کتیبه هایی که از پادشاه آشوری شلمنصر سوم (۸۹۵-۸۲۴ ق.م) باقی

مانده و شرح نبردهای این پادشاه در بادیه الشام است کلمه عرب دیده می‌شود.^۱ بعضی اسلام شناسان معاصر غربی اشتقاق این کلمه را از واژه‌ای گرفته‌اند که معنی حرکت و عبور می‌دهد.^۲ چون پاره‌ای از این وجه اشتقاقها بر اساس حدس و یا ناشی از تعصب است و بعضی نیز هنوز مورد قبول محققان قرار نگرفته، از نوشتن آن صرف نظر می‌شود. آنچه مسلم است اینکه واژه عرب در قرآن کریم به همه مردمی که در شبه جزیره عربستان بسر می‌برده‌اند گفته شده. گویند واژه عرب مخصوص شهرنشین است و بیابان نشینان اعراب نام دارند یکی عرب عربی و یکی اعراب اعرابی است.

قرنها پیش از اسلام مردم ساکن شبه جزیره به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند، عرب عاریه یا عرب خالص، عرب مستعرب یا عرب ناخالص، یا عرب پیوسته. ساکنان منطقه جنوبی عربستان برابر نسبت نامه‌ای که درست کرده بودند. نژاد خود را به یعرب پسر قحطان می‌رساندند و قحطان را فرزند پنجم نوح می‌شناساندند. حالیکه قبیله‌های ساکن مرکز و قسمت شمالی شبه جزیره خود را از نژاد عدنان می‌شناساندند که نواده اسماعیل (ع) است. مورخان قدیم قحطانیان را عرب خالص و عدنانیان را مستعرب، یا عرب پیوسته خوانده‌اند.^۳

قحطانیان و عدنانیان - چنانکه خواهیم نوشت - از دیر زمان با یکدیگر همچشمی داشتند و هر یک دیگری را خوار شمرده‌است. پس از هجرت پیغمبر (ص) و از برکت مسلمانی

بود که عدنانی و قحطانی با یکدیگر برادر شدند، اما متأسفانه این سازش مدتی دراز نیافت. نسبت دانان عرب از گروهی نیز نام برده‌اند که آنان را عرب بائده (از میان رفته) می‌نامند. این گروه قبیله‌های عاد، ثمود، طسم، جدیس، امیم، جاسم و عبیل‌اند.

تقسیمات جغرافیایی

سرزمین عربستان را گاه بر اساس عوارض جغرافیایی و گاه بر حسب شرایط اقلیمی تقسیم می‌کنند. بر اساس تقسیم‌بندی نخستین، آن را پنج قسمت کرده‌اند:

۱. تهامه و آن سرزمینی است پست که از ساحت دریای سرخ از ینبع^۱ آغاز می‌شود و تا سرزمین نجران امتداد دارد. و آن را بخاطر گرمای سخت و نوزیدن باد بدین نام نامیده‌اند.

۲. حجاز که در لغت به معنی مانع است. این سرزمین را حجاز نامیده‌اند چون در جهت شمالی یمن و شرق تهامه قرار دارد و این دو قسمت را از هم جدا می‌کند. حجاز از چند وادی ترکیب می‌شود و میان این وادیها سلسله کوههایی است که بلندی آنها از دو هزار متر بیشتر است.

۳. نجد که از جنوب به یمن و از شمال به بادیه السماوه امتداد دارد. و به سبب بلندی زمین آن را نجد نامیده‌اند.

۴. یمن که از نجد تا اقیانوس هند در جنوب و دریای سرخ در غرب گسترده است.

۵. عروض که به معنای مانع است شامل یمامه، عمان و بحرین است و بدان دلیل آن را عروض نامیده‌اند که میان یمن، نجد و عراق واقع شده است.

تقسیم بندی دیگری نیز معمول شده است که اساس آن، شرایط اقلیمی و بودن یا نبودن وضعی مساعد برای زندگی اجتماعی است که بر روی انسانهای این منطقه اثر گذاشته است.

چنانکه گفتیم تنها جایی از این شبه جزیره که از نعمت آب برخوردار است و بارانهای منظم در آن می‌بارد ناحیه جنوبی است، پس می‌توان گفت آنچه زندگی را در این شبه جزیره مشخص می‌سازد وضع جغرافیایی آنست، و آنچه وضع جغرافیایی را مشخص می‌سازد بودن یا نبودن آب. کمی یا بسیاری آب، نوع زندگی انسان، جاندار و حتی گیاه را در هر دو منطقه شمالی و جنوب از یکدیگر جدا کرده است. در جنوب به دلیل فراوانی آب و ریزش بارانهای منظم، زمینها زیر کشت، کشاورزی پر رونق و جمعیت متراکم بوده است. جمعیت انبوه و متراکم نیاز به محل سکونت پایدار دارد و در نتیجه روستاها و شهرها به وجود آمده است. گرد آمدن مردم بسیار در شهر و روستا موجب برخوردهایی می‌شود که انسان برای زندگی و ادامه حیات از آن ناگزیر است. این برخوردها سبب وضع مقررات و قوانین است - هر چند ابتدایی و ساده باشد - قانون و تأسیس حکومت ملازم یکدیگرند. برای همین است که می‌بینیم در منطقه جنوب شبه جزیره، صدها سال پیش از میلاد مسیح دولتهایی به وجود آمده.

است و تمدنی را در آنجا پی افکنده اند. پیشه مردمان این منطقه کشاورزی، کسب و یا بازرگانی، جاندار آن اسب و رستی آن کندر (ماده خوش بو) بوده که در معبدهای مصر قدیم و اروپا مصرف میشد. می بینیم که هر سه نمونه، مظهر لطافت و رفاه نسبی است. در صورتی که داخل جزیره- چنانکه خواهیم گفت- از آب بهره چندان ندارد. بدین جهت مردم آن پیوسته در حال گردش از سویی به سوی هستند و طبیعی است که در چنین محیطی منزلگاه پایدار ساخته نشود، چه قرارگاه چنین انسانها به حکم ضرورت، باید سبک و قابل انتقال باشد. برای نقل و انتقال باید از وسیله ای پر طاقت استفاده شود و آنجا که منزلگاه پایدار نباشد و مردم به صورت اجتماعی زندگی نکنند، از تمدن و حکومت که لازمه آنست، نشانی نیست. و باز طبیعی است در چنین شرایطی جانداران و گیاهان آن نیز متناسب با آن شرایط باشد. و مخصوصاً نبودن آب انسان آن بیابان گردی است که بدولقب گرفته و جاندار آن شتر است. چنانکه شتر می تواند تا هفده روز بدون آب زندگی کند. و اگر شترسواری در بیابان بی آب بماند، می تواند شترش را بکشد و آب ذخیره شده در شکنبه او را بنوشد. در پیمودن راههای دراز سرعت شتر سه برابر اسب است و می تواند تا یکصد و هفتاد کیلوگرم بار را با خود ببرد. انسان آن سرزمین (بدون) است.^۱ بدو می تواند حیات خود را با چند خرما و آهسته خرما و یا اندک خوردنی ادامه دهد، برای همین است که گفته اند بدو انگل (طفیلی) شتر است و شتر

کشتی صحرا. رستنی آن خرماست که در مقابل بی‌آبی سخت مقاوم است. در بیابانهای آن خارهایی درشت می‌روید که خوراک شتران است.

منطقه جنوبی و دولتهای آن

تاریخ نویسان هنگام بحث از شبه جزیره عربستان تاریخ قسمت جنوبی را بر شمال و صحرا مقدم می‌دارند. این تقدیم از آن جهت است که این منطقه از هزاره دوم پیش از میلاد تا ظهور اسلام پیوسته دستخوش دگرگونی بوده است و بنابراین، دارای تاریخی همراه با تحول است. در صورتی که قسمتهای خشک و غیر قبل سکونت آن، تاریخی یکنواخت دارد، یا تحول آن با کندی همراه بود است. اگر به نقشه عربستان نگاهی بیفکنید، در منتهی الیه جنوبی این شبه جزیره، منطقه‌ای مثلث شکل را می‌بینید که ضلع شرقی آن را ساحل دریای عرب و ضلع غربی آن ساحل دریای سرخ تشکیل می‌دهد. هر گاه خطی از جیزان 'k آن با کندآن (در غرب) به وادی حضرموت (در شرق) رسم کنیم، که ضلع سوم این مثلث باشد، در داخل این محدوده منطقه‌ای قرار خواهد گرفت که در قدیم آن را عربستان خوشبخت یا یمن نامیده‌اند. و امروز دو یمن جنوبی و شمالی را تشکیل می‌دهد.

چنانکه گفتیم، این قسمت از شبه جزیره از قرن‌ها پیش از میلاد دارای حکومت‌هایی بوده است اما وقع دقیق آنان هنوز هم به درستی روشن نیست. تا پیش از کاوشهای باستان شناسان منابع اطلاع مورخان نوشته‌های تاریخ نویسان قدیم بود که بیشتر آن جنبه علمی

نداشت. در قرن نوزدهم و بیستم میلادی کوششهای دانشمندان و جهانگردان و تتبع مورخان، تاریخ این منطقه را تا حدی روشن و نام دولتهایی را که بر آن حکومت کرده‌اند معین ساخت. مهمترین دولتهایی که در این منطقه تشکیل شده معین و سبست و نیز دو دولت دیگر را قتبان و دولت حضرموت است باید نام برد. دولت معینیان که پایتخت آن قرنو بود بین سالهای ۱۲۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد وجود داشته. سلطه بازرگانی این دولت گاه چنان وسعت می‌یافته که از خلیج فارس تا کنار دریای مدیترانه را فرا می‌گرفته است.

دولت قتبان، که پایتخت آن تمنع بود، یکی دیگر از دولتهای جنوب (غربی) شبه جزیره است و در مجاورت حضرموت بود. قتبان در هزاره اول پیش از میلاد مسیح تأسیس شد (حدود قرن ششم ق.م) و تا دو قرن بعد از میلاد مسیح ادامه داشته است، ولی بعضی محققان می‌گویند این دولت اندکی پیش از میلاد سال ۵۰ ق.م منقرض گردید. با همه کوششهایی که دانشمندان پیرامون روشن ساختن تاریخ پادشاهان این سلسله کرده‌اند هنوز جای بحث در آن باقی است. آنچه معلوم شده است این که دولت قتبان را سبائیان برچیده‌اند. چنانکه باستان شناسان از روی سنگ نوشته‌ها معلوم کرده‌اند که پادشان قتبان و همچنین سبائلق مکرب داشته‌اند. بعض محققان احتمال می‌دهند مکرب در لهجه جنوبی با مقرب در لغت عرب شمال همانند باشد و از روی همین تقریب احتمال داده‌اند که این پادشاهان نوعی قدرت دینی و سیاسی آمیخته داشته‌اند که بعدها جنبه

روحانی آن از بین رفته است. به نظر می‌رسد در منطقه جنوبی در آغاز، جنبه روحانی و آسمانی حکومتها دارای اهمیت بوده است.

دولت سبائیان در جنوب غربی شبه جزیره تأسیس شده و پایتخت آنان مأرب بوده است اما منطقه نفوذشان از شرق به غرب، یعنی از ساحل خلیج فارس به سمت دریای سرخ، امتداد داشته است. هنگامی که قدرت معینیان رو به زوال نهاد، دولت سبا قدرت خود را آغاز کرد و بر معینیان دست یافت.

دولتی که در حضرموت تأسیس شد، پایتخت آن شیوه بوده و به واسطه برخورداری از تجارت کندر ثروت فراوانی داشته است.

این دولت معاصر با معینیان، و به قولی تابع آنان بود و در سال سیصد پس از میلاد مسیح از میان رفته است.

در میان این دولتها سبا دارای اهمیتی خاص است، و چنانکه جنوب شبه جزیره عربستان مرکز تأسیس حکومتها بوده است، سبا در بین دولتهای جنوبی حکومت بزرگ منطقه به شمار رفته است.

قدرت سیاسی و نظامی و بازرگانی سبا توانست به تدریج حکومتهای پراکنده جنوب را زیر پوشش حکومت مستقل و گسترده خود در آورد و دامنه سلطه خود را تا با افریقا بکشاند.

سبائیان تقریباً نه قرن بر این منطقه حکومت کردند و منطقه نفوذ خود را گسترش دادند و راه بازرگانی اقیانوس هند به دریای سرخ را در دست گرفتند. ادویه هند و دانه‌های

معطر یمن (کندر) از طریق باب المنذب به دریای سرخ و از آنجا به خلیج عقبه و کنار دریای متوسط می‌رفت.

دوره سبائیان تا یکصد و پانزده پیش از میلاد دوام یافته است. در قرآن کریم در دو سوره نام سبا آمده است. نخت در سوره نمل و دیگری در سوره سبا. حکومت سبا از آغاز تا سده چهارم پیش از میلاد نیمه روحانی و نیمه پادشاهی بوده است و چنانکه نوشتیم حاکمان آنان را مکرب می‌گفته‌اند. حکمران سبا که در قرآن کریم ذکر او آمده زنی است که در تاریخ و ادبیات اسلامی نام او را بلقیس نوشته‌اند ولی قرآن از او به لفظ إمرأه = زن تغییر کرده است. و او همانست که چون نامه سلیمان (ع) بدو رسید نزد او رفت:

فمکت غیر بعید فقال احطت بمالم تحط به وجئتک من سبا بنبا یقین. انی وجدت امرأه تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم.^۱

به واقعه جاری شدن سیل سرزمین سبا در سوره‌ای به همین نام اشارتی آمده است:
لقد کان لسبا فی مستکفهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور فأعرضوا فأرسلنا علیهم سیل العرم و بدلنا هم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط وائل و شیء من سدر قلیل^۲

() .

()

()

سقوط سبائیان و روی کار آمدن حمیریان

پس از مرگ اسکندر، یکی از سرداران او در مصر دولتی تشکیل داد و اعقاب او مدتی بر این منطقه حکومت می کردند. کسانی که از این خاندان به حکومت رسیدند (بطالسه) یا بطلمیوسیان نام دارند. بطلمیوسیان اندک اندک راه تجارتي را که در اختیار سبائیان بود در دست گرفتند. بهم خوردن وضع تجارتي سبا از یکسو و پدید آمدن مشکلات داخلی از سوی دیگر موقعیت سبائیان را به خطر انداخت و در نتیجه به سال ۱۱۵ پیش از میلاد حکومت سبائیان به پایان رسید و مردمی که حمیریان نام داشتند جای آنان را گرفتند. حمیریان قومی از مردم جنوب عربستان بودند که در ظفار حکومت داشتند. این قوم ابتدا بر منطقه محدودی از جنوب عربستان فرمانروا بودند، لیکن به تدریج قدرت خود را گسترش دادند. دولت حمیری با اعتباری تقریباً امتداد حکومت سبائیان است و به همین مناسب بعضی مورخان حکومت حمیریان را دوره دوم حکومت سبائیان است و به همین مناسبت بعضی مورخان حکومت حمیریان را دوره دوم حکومت سبائیان نامیده اند. حکومت حمیریان به دو دوره تقسیم می شود. دوره نخست از سقوط سبائیان نامیده اند. حکومت حمیریان به دو دوره تقسیم می شود. دوره نخست از سقوط سبائیان تا سال ۳۰۰ پس از میلاد مسیح و دوره دوم تا دست اندازی حبشیان بر این منطقه.

پادشاهان دوره اول حمیر، در آغاز پادشاهان سبا و ذوریدان نام داشتند، که عنوانی شامل حکومت قتبان و حمیر است. در قرن سوم میلادی پادشاهی جنگجو بنام شمیرو حاریش

هر دو منطقه حضر موت و یمن را زیر فرمان خود درآورد. و دوره دوم حکومت حمیریان آغاز شد.

در قرن چهارم میلادی ابوکرب اسعد خود را پادشاه دو منطقه طود و تهمه یا سرزمینهای بالا بین و فرودین خواند. دولت حمیری که پادشاهان آن را تبع^۱ خوانده‌اند تا آغاز قرن ششم بعد از میلاد (۵۲۵) که حبشیان بر قلمرو آنان دست انداختند ادامه یافت.

حمیریان در آغاز تأسیس حکومت خود (مانند سبائیان) با دست اندازی و توسعه طلبی رومیان روبرو گشتند که به تدریج بر زمینهای تحت تصرف خود می افزودند. آنان می خواستند راه بازرگانی هند و آفریقای شرقی را در دست بگیرند و نیز سرزمین بخور را که کالای تجارتهی پر رونقی بود از آن خود کنند.

به سال بیست و چهارم یا بیست و پنجم پیش از میلاد مسیح آلیوس گالیوس با لشکری به جنوب عربستان حمله برد و در مدت چند روز خود را به مأرب رساند و در حجاز تا وادی نجران پیش رفت، اما به زودی بر اثر دسترسی نداشتن به آب و مشکلات دیگر که برای او پیش آمد مجبور به عقب نشینی شد.

هر چند سردار رومی نتوانست بر سرزمین حمیریان حکومت کند، اما همسایه دیگری که چشم بر این سرزمین داشت سربلند کرد و آن دولت حبشه بود.

حبشیان پیایی بر این منطقه حمله بردند و سرانجام در سالهای ۳۲۰-۳۳۰ پس از میلاد توانستند قسمتهای ساحلی یمن را تصرف کنند.

در اواسط سده چهارم از سوی امپراتور وقت هیأتی به یمن روانه گردید و این هیأت کلیساهایی در ظفار و عدن تأسیس کرد و بدین ترتیب بر اثر این پیوستگیها مسیحیت در جنوب عربستان نفوذ کرد و روابط امپراتوران روم با پادشاهان حبشه استوار شد. امپراتوران روم با برقراری این ارتباط میخواستند از یک سو از بازرگانی جنوب بهره برند و از سوی دیگر حیمربها را بر ضد پادشاهان ساسانی که پیوسته با روم در حال جنگ بودند، برانگیزند. در همان حال که هیأت مسیحی مشغول ساختن کلیسا و نشر مسیحیت بود، شمار مهاجران یهودی هم که پس از ویرانی اورشلیم به جنوب عربستان پناهنده شده بودند افزایش یافت، چنانکه در سده ششم میلادی ذونواس که مورخان عرب نام او را زرعه بن تیان نوشته‌اند به پادشاهی حمیریان رسید و نام خود را به یوسف برگردانید و به دین یهود گروید. بدین ترتیب در این منطقه یهودیگری در مقابل مسیحیت رواج یافت. ذونواس به آزار مسیحیان پرداخت.

نوشته‌اند وی مسیحیان نجران را قتل عامل کرد. بدین سان که گودالهایی را از آتش پر کردند و کسانی را که از دین مسیحی برنگشتند در آن گودالها افکندند. آیات ۴-۸ سوره مبارک بروج و قتل اصحاب اخدود، اشارت بدین واقعه است.

دولت حبشه که مراقب اوضاع بود شخصاً یا به اشارت ژوستنین امپراتور روم لشکری به جنگ وی فرستاد و ذونواس به سال ۵۲۵ میلادی شکست خورد و سپس کشته شد. بدین ترتیب حکومت حمیریان بر جنوب عربستان به پایان رسید و سراسر این منطقه به دست حبشیان افتاد. پس از چندی سردار حبشی که نام او ابرهه بود علیه حکومت خود

برخاست و دعوی استقلال کرد و حدود سی و پنجسال (۵۳۵ تا ۷۵۰ م.) حاکم مطلق العنان این سرزمین بود. ابرهه به ترویج مسیحیت برخاست، و برای آنکه عرب را از زیارت مکه باز دارد، در صنعاؤ معبدی بزرگ ساخت. گویند مردی از بی مالک بن کنانه بدانجا رفت و به آن معبد بی حرمتی کرد. ابرهه در غضب شد و سوگند خورد که کعبه را ویران خواهد کرد. پس با لشکری که قیل همراه داشت روی به مکه نهاد. لکن خشم پرودگار بر او و لشکر او فرود آمد، و مرغانی سنگ ریزه‌ها بر سر سپاهیان او افکندند، و لشکریان او را تباه کردند.^۱ سال این لشکر کشی در تاریخ اسلام «عام الفیل» نام دارد و درباره آن در جای خود توضیح بیشتری داده خواهد شد.

حمیریان که از حکومت حبشیان بر سرزمین خود خوشنود نبودند، از پادشاه ساسانی وقت، انوشیروان، یاری خواستند. انوشیروان سرداری بنام وهرز دیلمی را به سال ۵۷۰ میلادی به یمن فرستاد. با رسیدن این سپاه مسروق ابن ابرهه آخرین امیر این خاندان شکست خورد و فرستاده کسری حکومت را به دست گرفت. پس از وهرز، فرزند او مرزبان و پس از مرزبان نوشبحان و پس از وی باذان فرمانروایی یافتند.

ابن هشام نویسد: باذان در بعثت رسول (ص) مسلمان شد و ایرانیانی هم که نزد او بودند همگی مسلمان شدند.^۲ از این پس تا ظهور اسلام جنوب عربستان دولت گسترده و وسیعی بخود ندید. اداره امور هر قسمت را که مخالف نام داشت رئیسی محلی به عهده

می گرفت. از میان این حکمرانان، قبیله کنده توانست سلسله‌ای تأسیس کند. پادشاهان کنده از مردم جنوب و از نژاد قحطانی بودند و در ناحیه غربی حضرموت حکومت داشتند. نخستین پادشاه مشهور این خاندان حجر بن عمرو است که به آکل المرار مشهور بود. حکومت پادشاهان کنده گاهی چنان قدرت می یافت که بر منطقه‌های دیگر نیز دست اندازی می کردند، چنانکه نوه این حجر که حارث نام داشت مدتی کوتاه (در پادشاهی قباد) بر حیره تسلط یافت ولی در حکومت انوشیروان از آنجا رانده شد.

حکومت‌های شمال شبه جزیره

در قسمت شمالی و شمال غربی شبه جزیره آنجا که در ساحل دریای متوسط قرار دارد چون از ریزش باران برخوردار است و نیز به خاطر موقعیت تجارتي که دارد، دولتهایی تأسیس شده است. قسمتی از شمال شبه جزیره که از منتهی الیه خلیج عقبه تا وادی العربیه امتداد دارد، سرزمین نبطیان بوده است. نبطیان گویا در حدود سده ششم پیش از میلاد مسیح از بیابانهای عربستان، بدان نقطه رفته‌اند. پس از سقوط دولت بابل حکومتی تأسیس کردند و در پایان سده چهارم پیش از میلاد (احتمالاً حدود سال ۳۲۰) هنگامی که بر اثر حمله اسکندر سلطه دریایی سبائیان از میان رفت دولت نبطیان قوت گرفت از جمله آنکه راه تجارتي را که از وادی سرحان می گذشت به دست گرفتند.

مرکز حکومت نبطیان (پتبرا) نام داشت که واژه‌ای است یونانی و معنی آن سنگ است. نبطیان خانه‌های خود را در دل کوه می‌کنند و شاید از این جهت آنجا را بدین نام نامیده‌اند، و گویا اسم عربی آن محل حصن سلع بوده است. آثار خانه‌های این مردم در

وادی موسی بر فراز جبل هارون که اکنون جزء کشور اردن است باقی است. حکومت نبطیان تا آغاز سده دوم میلادی دوام یافت و به سال ۱۰۶ پس از میلاد امپراتوری روم این منطقه را جزء متصرفات خود کرد. پترا چنانکه نوشتیم در دوره اقتدار نبطیان موقعیت مهم بازرگانی داشت و نقطه اتصال راه بازرگانی خلیج فارس و دریای مدیترانه بود.

پالمیرا بجای پترا

در سده سوم میلادی بر اثر جنگ‌های بین شاهنشاه ساسانی و امپراتور روم و نیز بر اثر مداخله حبشه در جنوب عربستان، رفت و آمد کشتیها در اقیانوس هند کاهش یافت. نتیجه آنکه در مقابل راه دریایی، راه تجارتي دیگری از خشکی و در بیابانهای عربستان رونق یافت و بر اثر این تغییر پالمیرا که نام دیگر آن تدمر است جای پترا را گرفت.

تدمر

تدمر یا پالمیرا، که ویرانه‌های آن در ۲۲۵ کیلومتری شمال شرقی دمشق باقی است، از مرکزهای مهم جاده بازرگانی آن روزگار است. معروف است که این شهر را سلیمان پیغمبر (ع)، ساخته است. تدمر چون علاوه بر پایگاه تجارتي موقعیت نظامی خاصی نیز داشت، در جنگ‌های ایران و روم مورد توجه رومیان قرار گرفت و اندک اندک تحت حمایت رومیان در آمد.

در قرن سوم میلادی فرمانفرمای تدمر، آذینه که با بیرون راندن سپاهیان ایران از سوریه و آسیاس صغیر کمک‌های شایانی به رومیان کرده بود، پس از اسیر شدن والرین بدست شاه ساسانی (۲۶۰م) جانشین امپراتور در متصرفات روم شرقی گردید، و کشور وسیعی شامل

بین النهرین، سوریه و قسمتی از آسیای سغیر و حتی مصر تأسیس کرد. پس از مرگ اذینه (۲۶۶ م) زن او، زنوبیا، یا زباء به نام پسر خود به پادشاهی رسید و در سال ۲۷۰ میلادی به نام پسرش سکه زد. ولی اورلیانس که در این هنگام به امپراتوری روم رسیده بود به تدمر حمل کرد (۲۷۲ م). در این گیرداریها زباء اسیر و به روم فرستاده شد و در آنجا درگذشت و تدمر دیگر رونق نخستین خود را نیافت.

دگرگونی در جنوب

خواه بر اثر فروریختن سد مارب، و خواه به خاطر درگیریهای داخلی که بدان اشارت شد، آرامش جنوب بهم خورد. کشاورزی رونق افتاد، و تجارت نیز مورد تهدید قرار گرفت. همسایگان دولت جنوبی در پی دست یافتن به منبع درآمد آن منطقه (بخور) برخاستند. این نابسامانیها موجب شد که مردم از این سرزمین بیرون روند و در جاهای دیگر ساکن شوند. دسته‌ای از جنوبیان به سوی شمال رفتند و جایی را که برای زندگی مناسب می نمود (مرزهای امپراتوری روم) پذیرفتند. گروهی نیز در مرزهای شرقی و متصرفات امپراتوری ساسانی مستقر گشتند. از یکسو چون حمل بار از راه دریا با خطر روبرو می شد راههای کاروانسر و پدید آمد و شتر و اسب جای کشتی را گرفت. نتیجه آنکه به ضرورت در مسیر این راه طولانی (جنوب به شمال) شهرکها پدید گردید و اندک اندک چادرنشینها و دام داران بدین نقطه‌ها جذب شدند، و بجای پرورش دام وظیفه حمل بار و یا بدرقه کاروان را بعهده گرفتند. بدنبال این دگرگونی، و سقوط دولتهای بزرگ در جنوب، بعض قدرتمندان این منطقه و همچنین مهاجران شرق و شمال چندان

نیرومند قوی (ایران و روم) برقرار بود، هر یک از دولتهای بزرگ، دولتهای کوچک را در حمایت خود داشت.

دولتهایی که این مهاجران تشکیل دادند، غسانیان، لخمیان و آل کنده می‌باشند. غسانیان در حمایت امپراتوی روم، لخمیان در حمایت امپراتوری ایران بودند، و آل کنده را حمیریان حمایت می‌کردند، ترقی و تنزل این دولتها بستگی به قدرتهایی داشت که از آنان حمایت می‌کرد.

غسانیان

این تیره که گاهی آن را آل جفنه (نام نیای آنان) و یا غساسنه می‌گویند، مهاجرانی هستند که از ینم به سوی شمال رفتند و در مرزهای امپراتوری روم سکونت کردند. می‌گویند این مردم نخست روانه‌مکه شدند، سپس شاخه‌ای از ایشان به بادیه الشام رفت و چون در کنار آبی به نام غسان ف رود آمده بودند غسانی خوانده شدند. غسانیان در آغاز سکونت در شمال عربستان، تابع قبیله‌ای به نام سلیح بودند. سپس خود بر آنان غالب شدند و امپراتوری روم نیز آنان را به رسمیت شناخت. غسانیان در جنگهایی که بین روم و ایران در گفت از رومیان حمایت می‌کردند و با لخمیان که طرفدار پادشاهان ساسانی بودند به پیکار برمی‌خاستند.

دولت غسانی در دوره امپراتوری ژوستینین رونق بسیاری یافت. وی حارث بن جبلة، از امیران این خاندان، را تا رتبه پادشاهی بالا برد. غرض او از این کار این بود که غسانیان برابر لخمیان نیرو گیرند. دولت غسانی تا آغاز فتوحات اسلام در شمال و تسخیر سوریه

به وسیله مسلمانان بر پا بود. پس از جنگ یرموک و شکست سپاهیان امپراتوری روم گروهی از این مردم بر جای ماندند و با مسلمانان همکاری کردند و گروهی دی گر به روم و یا آسیای صغیر رفتند.

لخمیان

لخمیان یا آل لخم که گاهی به سبب آخرین پادشاهان آنان، ایشان را آل منذرهم می گویند، از اواخر قرن سوم پس از میلاد بر حیره و سرزمینهای مجاور آن حکومت می کردند. پادشاهان حیره تابع دولت ساسانی و متحدین این دولت در جنگ آنان با رومیان بودند.

مردم حیره ظاهراً از مهاجران جنوب (قحطانیان) اند، ولی اقوام عدنانی نیز در آنجا ساکن شده اند. تسلط پادشاهان آل لخم از حیره و اطراف آن به نقاط مجاور گسترش یافت و علاوه بر دره فرات به داخل عربستان نیز نفوذ کردند. دولت حیره همچون سدی بین صحرا و متصرفات ایران قرار گرفته بود، و پادشاهان آن از یک سو مانع نفوذ بیابانیها به سرزمین ساسانی بوند و از طرفی به یاری ایرانیان، باغسانیان، متحد امپراتوری روم، می جنگیدند. دولت لخمیان تا آغاز سده هفتم میلادی پایدار بود. از پادشاهان معروف این خاندان نعمان بن امری القیس است که در آغاز سده پنجم میلادی حکومت یافت. او کسی است که کاخهای سدیر و خورتق را ساخت. نعمان با یزدگرد پادشاه ساسانی، پدر بهرام، دوستی داشت و گویند این کاخها را برای آسایش بهرام بنا کرد. معروف است که در پایان کار ساختمان، معمار آن را که سنمار نام داشت کشت تا کسی بر رمز معماری

این کاخ آگاه نشود. نعمان بن منذر آخرین پادشاه نامبردار این خاندان است که گفته‌اند خسرو پرویز او را خواست و بر وی خشم گرفت و سپس وی را کشت، و گفته‌اند در بحرین کشته شد. به هر حال در آغاز ظور اسلام قدرتی نیرومند در این خاندان نماند. آخرین بزرگ این خاندان منذر بن نعمان است که حکومت او مصادف با آمدن خالد بن ولید به حیره بود.

بیابان نشینان

گفتیم که منطقه جنوبی شبه جزیره عربستان با ریزش بارانهای موسمی و داشتن زمینهای قابل کشت، از دیر زمان آبادان بوده است و شهرها در آنجا ساخته‌اند، در حالیکه در منطقه شمالی و صحرا جمعیتی نبود، اما نه چنانکه بگوییم آنجا نشانی از آبادانی نداشته. در کرانه‌های دریای سرخ و در نجد عربستان آنجا که بر اثر ذخیره‌های آب زیرزمینی زه آبهایی پدید آمده مردم گرد آمده‌اند. مثلاً در حجاز که در حوالی ۳۰ تا ۲۰ درجه عرض شمالی است شهر یثرب بنا شده است که بعدها نام آن به مدینه‌النبی تغییر یافت و به تخفیف آنرا مدینه گویند. این شهر بخاطر قناتها و کاریزها و استعداد کشت و کارساکنایی داشته است. نیز در شمالی‌ترین نقطه تبوک و دومه‌الجندل را می‌توان دید همچنین شهر مکه در نزدیکی دریای سرخ که درباره آن تفصیل بیشتری خواهم داد. از این شهرکها و واحه‌ها که بگذریم بیشترین مساحت این منطقه وسیع صحراست. در این صحراهای گسترده در فصل زمستان یا بهار گاه ابرهایی که از دریای مدیترانه بر می‌خیزد بارانهایی به همراه می‌آورد، بارانهای تند که در مدتی کوتاه سیلی بزرگ بر می‌خیزد و در وادیها

می‌ریزد و پس از آن برای مدتی زمین سبز و می‌شود و علفهایی در آن می‌روید. و گاه هم سالها پی در پی سپری می‌شود و از باران در آن نشانی دیده نمی‌شود. هوای این منطقه در روزهای تابستان گرم و در سرزمینهای پست گرما تا پنجاه درجه سانتی‌گراد می‌رسد، لیکن شب آن خنک است. در بعضی زمستانها برقله سلسله‌های کوههای شمر^۱ بر ف نیز می‌نشیند.

در چنین وضع مردمی که در صحرا بسر می‌برند زندگانی دشواری دارند. عرب بیابانی که در تداول او را بدو می‌گویند.^۲ در محدوده این صحرا بسر می‌برد و چون با جهان بیرون ارتباطی ندارد زندگانش از دیر زمان یکنواخت مانده است. صحرانشین از دومین ماه بهار تا دومین ماه پاییز کنار آبگیری که به او و یا قبیله او اختصاص دارد می‌آورد و همینکه نخستین باران به زمین رسید به صحرا در پی علفهای خار مانند تازه رسته می‌رود.

بدین سبب بر خلاف مثلث جنوبی که جمعیت آن فشرده و فراوان بود، در مرکز و شمال صحرای گسترده، شمار ساکنان کم و تا امروز هم اندک است. در چنین نوع زندگی خانه ساختن و در آن پایبند شدن بکند و با خود ببرد و در جای دیگر بر پا سازد. چنین خانه، خیمه‌ای مویین است، که معمولاً از پشم بز بافته می‌شود، و چند شاخه درخت خرما یا شوره گز که آن را نگه می‌دارد.

صحرائین چون همیشه باید از جایی به جایی برود می‌کوشد تا در این گردشها آنچه با خود بر می‌دارد از آن ناگزیر باشد: خیمه‌ای که جای خفتن اوست، اثاث خانه‌او مشک آب، ظرفی برای گرم کردن، خوردنی و احیاناً تشکی خشن است، نیز شتری که بارکش اوست، گوسفند-اگر داشته باشد، زن بیشترین بار چنین زندگی را به دوش دارد. اما دربارهٔ فرزندان: طبیعی است که صحرا نشین به نرینه بیش از مادینه بیندیشد. زیرا پسر بچه در کودکی نگهدارنده شتر و کمک کار پدر و در بزرگی جنگجویی است که خانواده را از گزند دشمن نگاه می‌دارد. در صورتی که دختر بچه در چنین شرایط موجودی دست و پا گیر است که باید پیوسته مراقب او بود. برای همین است که بیابان نشینان دختر را دوست نمی‌داشتند، و چون می‌شنیدند دختری نصیب آنان شده است، آزرده می‌گشتند. در قرآن کریم می‌خوانیم:

و اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا و هو كظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه فى التراب الاساء ما يحكمون.^۱

این آزرده‌گی موجب دیگری هم دارد. زندگانی چادر نشین پیش از اسلام، چنانکه خواهیم گفت، با درگیری و جنگ همراه بود. در این جنگها دسته‌های پیروز، زنان و دختران را به اسیری می‌گرفتند و همراه می‌بردند. اسیر شدن زن و دختر سرشکستگی بزرگی برای دسته مغلوب بود، چرا که پاکیزگی نژاد از میان می‌رفت. اینکه در کتابهای

انسانی می بینیم عرب کوشیده است تا نسبت نامه خود را محفوظ نگاهدارد، برای این است که نشان دهد بیگانه در تیره آنان راهی نداشته و نژاد آنان دست نخورده مانده است. باری چنانکه گفتیم بیابان نشین پیوسته به دنبال آب در حرکت است، در این نقل و انتقال زن و فرزند را همراه دارد و چون صحرا صحنه تلاش است، برای پیروزی بر مانعهای احتمالی به تنهایی از یک خانواده کاری ساخته نیست. ناچار در این گردشها چند خانواده با هم هستند. اما این خانوادهها را باید عاملی به هم پیوندد (نسب یا سبب)، چنانکه با هم برادر، پسر عمو و باشند یا زناشویی آنان را با هم پیوند دهد. این واحد که شمار افراد آن بستگی به میزان ارتباط آنان با یکدیگر دارد، در اصطلاح قوم نامیده می شود و از ترکیب چند قوم قبیله پدید می آید. قبیلهها معمولا با پیشوند (بنو) خوانده می شوند: بنو حرب، نبوتیم، بنوعدی. چادر نشین هیچگاه قدرتی را که بیرون قبیله او باشد نمی پذیرد.

گردش در صحرا، توقف در منزلگاه، داوری در اختلافها بعهده رهبری است که او را شیخ می نامند و سالیان عمر او معمولا بیش از دیگران است. شیخ قبیله را برابر سنتهای موروثی اداره می کند. شیخ باید تمام خصوصیات و شرایطی را که لازمه این سمت است دارا باشد.

دلیر، بخشنده، با گذشت، غم خوار زیردستان و حافظ منافع قبیله باشد. داوری در خصومتها، فرمان جنگ دادن، پیوستن به تیره ای دیگر و یا گسستن از آن با اوست؛ تا آنجا که رأی شیخ در تثبیت عقیده نو پذیرفتن کیشی یا رد کردن آن تأثیر تمام دارد. اگر

شیخ قبیله کیشی یا آیینی را پذیرفت طبعاً همه افراد آن قبیله آن کیش و یا آیین را می پذیرند. ناگفته نماند که با ظهور دین اسلام این سنت قبیله‌ای نیز مانند بسیاری از سنتها به هم خورد، چنانکه گاه افراد قبیله دین اسلام را می پذیرفتند در حالیکه رئیس قبیله بدین کار میلی نداشت.

در چنین محیطی برای ادامه زندگی پیوسته باید با انسان و طبیعت در نبرد بود و درگیرهای پی در پی در آن حتمی است. گوسفند و شتر سرمایه بیابان نشین و آب و علف دو مایه حیات اوست و چنانکه نوشتیم این دو مایه در بیابان اندک است و خواهان فراوان دارد. پس برای به دست آوردن او روی در روی یکدیگر ایستادن و با هم ستیزیدن امری است ناگزیر.

از آن گذشته حمله به گروههای دیگر بردن و آنچه در دست آنهاست برای آسایش خود به چنگ آوردن، برای چادر نشین کاری عادی است. بدین سبب در تاریخ این مردم - پیش از ظهور اسلام - خونریزیها و کشتارهایی را می بینیم که غالباً بر سر مسائل جزئی پدید آمده اما سالها ادامه داشته است. اگر کسی بخواهد از تعداد این درگیرها و موجبات آن مطلع گردد، باید به کتابهایی که درباره «ایام العرب» نوشته‌اند مراجعه کند. در اینجا برای نمونه تنها به جنگ بسوس که بین تغلب و بنی بکر رخ داد اشاره می‌کنیم. این دو قبیله هر دو از شاخه ربیع‌اند. بین آنان جنگی در گرفت که چهل سال ادامه داشت. منشأ این جنگ آن بود که شتری از آن قبیله بی رخصت به علف چر قبیله دیگر رفته بود.

عربهای پیش از اسلام دربارهٔ این درگیریها و جنگها و خونریزیها شعرها و حماسه نامه‌های ساخته و به عنوان فخر می خوانه‌اند، و از سینهٔ نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شده است (و این یکی از سببهاست که شعر را در میان عرب رونق می داد و ادبیات حماسی را تقویت می کرد).

فرزند صحرا، چون در محیط سالم به سر می‌برد از تندرستی برخوردار است و از طرفی، به هیچ وجه خود را پایبند قانون و مقررات نمی داند. آزاد، خود بین و متکبر می‌باشد. به زندگی در شهر و آداب و مقررات آن به دیدهٔ بی اعتنایی و حتی ریشخند می نگرد. اگر به حکم ضرورت روزی چند از بیابان به شهر بیاید دل او به دنبال صحرا و غنودن در سایهٔ خیمه است.

واحد زندگی برای او در درجهٔ اول خانواده اوست، سپس خویشاوندان همخون که در یک نقطه با هم زندگی می‌کنند و با هم از جایی به جایی منتقل می شوند. خود و هر که و هر چه را بدو وابسته است محترم می‌شمارد و برای یاری یا دفاع از آن از هیچ کوششی فرو گذار نمی کند. در این دفاع و حمایت، تنها محرک او همین پیوند نسبی و یا سببی است. در این پشتیبانی که غالباً بی دلیل است نمی پرسد که حق با خویشاوند اوست یا با آنکه بدو در آویخته است. در میان اعراب مثلی است که می گوید: من رویاروی پسر عمویم ایستاده‌ام و من و پسر عمویم رویاروی بیگانه. بسا که تیره‌ها و قبیله‌های قحطانی و یا عدنانی درون خود درگیری و جنگ داشتند و به یکدیگر حمله می بردند، اما همینکه یکی از دو تیرهٔ بزرگ در معرض حملهٔ بیگانه قرار می‌گرفت،

گروههای کوچک دشمنیها را فراموش می کردند و در برابر گروه مهاجم متحد می شدند. مثلاً ممکن بوده است همدان و قضاعه سالها با یکدیگر نبرد کنند، اما اگر ناگهان تیره ربیعه به یکی از او این دو قبیله حمل می برد، آنان جنگ با یکدیگر را ترک می گفتند و به هم می پیوستند و با ربیعه می جنگیدند. این همان عصیت است که قر از آن به حمیت جاهلی تعبیر کرده است.

جعل الذین كفروا فی قلوبهم الحمیة الحمیه الحاهلیه^۱
تحمل زندگی در صحرای خشک و سوزان، خشونت را تلقین می کند و اگر وضع مساعدی پیش بیاید این خشونت به انتها درجه به کار می رود.

این ستیزه جویی و سرسختی یک رویه طبیعت صحرانشین است. اما رویه دیگری نیز در طبیعت این مردم دیده می شود و آن از خود گذشتگی و فداکاری بر ای کسی یا کسانی است که بدو می پیوندند و او در راه حمایت از ایشان همه چیز، حتی جان خود را فدا می کند. گاهی این فداکاری تا به سر حد جنون می رسد. در مثالهای عربی می خوانیم: احمی من مجیرالجراد^۲ و در توجیه آن گفته اند که مردی با مداد از خیمه خود بیرون شد. گروهی را دید که با تو بره و دیگر ابزارها به سوی خیمه او می آیند. چون سبب را پرسید گفتند از دیشب دسته ای ملخ گرد چادر تو به زمین نشسته است می خواهیم آن را شکار کنیم. آن مرد به خیمه رفت نیزه خود را به کف گرفت و روبروی آنان ایستاد و گفت

ملخ به سایه چادر من پناه می برد و شما می خواهید آن را شکار کنید؟ چنین چیزی هرگز نخواهد شد. هر کس بخواهد بدین ملخها نزدیک شود نخست سوزش نیزه مرا خواهد چشید و چندان پایداری کرد تا آفتاب برآمد و ملخها از گرد چادر او بر خاستند. آنگاه گفت: حالا دیگر ملخها در حمایت من نیستند و شما می توانید به شکار آنها بروید. از سده پنجم میلادی که اوضاع اجتماعی شبه جزیره عربستان دستخوش تحولاتی گردید، که بدان اشاره شد، در زیدگانی این مردم نیز دگرگونی محسوسی پدید آمد. تغییر مسیر جاده کاروان رو موجب پیدا شدن شهرها و شهرکهای تازه گردید و پیدا شدن این شهرکها بیابانیها را به خود جذب کرد. دسته هایی از آنان به صورت مزدور در این شهرکها به کار مشغول شدند و دسته های دیگری از آنان نگاهبانی راه تجارتي و رساندن مال التجاره ها را به بندرها به عهده گرفتند. این بدویان به سبب مهارت در سواری می توانستند در راهنمایی کاروانها کمک مؤثر انجام دهند. همچنین در فصل گذشته متذکر شدیم که وخامت وضع کشاورزی در منطقه جنوب بر اثر خرابی سد مارب، اثر مهمی در وضع عمومی عربستان باقی گذاشت. اما در همان روزگار، حاشیه های ساحلی، از خلیج فارس گرفته تا بندر غزه و خلیج عقبه، اهمیت تجارتي خود را حفظ کرد. در طول این راه دراز هر جا که آمادگی جذب جمعیت داشت گروهی گرد آمدند. چنانکه دسته هایی از مسیحیان به حران رفتند و یهودیان در یثرب اقامت کردند و در آنجا به زراعت پرداختند.

دین و اعتقادات

در جنوب عربستان پرستیدن جرمهای آسمانی چون ماه و ستاره و خورشید سابقه طولانی داشته است. در قرآن کریم به آفتاب پرستی قوم سبا اشارت رفته است. آفتاب پرستی در شمال عربستان نیز معمول بوده است.

بیابان نشینان عموماً بت پرست بوده اند، آنان پس از آنکه در شهرها جای گرفتند پرستش بتهای خود را ترک نگفتند. همه بت های قبیله پرستشگاه خاصی نداشته است. بعضی قبیله ها بت های خود را در جاهایی برپا کرده بودند و به زیارت آن می رفتند ولی بیشتر قبیله ها بت هایی داشتند که همراه خود از این سو به آن سو می بردند. این بت ها از چوب، سنگ و گاه از خرما ساخته می شد و بهنگام ضرورت از آن استفاده می کردند.

در قرآن کریم از چند بت نام آمده است

۱. لات که بتی بوده است در طائف و خدمتگزاران آن ثقیف بوده اند.

۲. عزی که به نقل کلبی پرستش آن پس از لات بوده است.

۳. منات که مورد احترام خاص اوس و خزرج بوده است.

۴. ود بت تیره کلب.

۵. سواع که بت هذیل بوده و در ینبع جای داشت.

۶. بغوث، بت تیره مذبح

۷. یعوق بت خیوان، در صنعا

۸. نسر بت حمیر

نیز قریش در داخل خانه کعبه و اطراف آن بت ها داشتند که بزرگترین آن هبل بوده است.

کلبی درباده بت پرست عرب روایتی دارد که خلاصه آن چنین است:
هر کاروان که به مکه می آمد سنگی از سنگهای حرم به محل خود می برد تا بیاد کعبه گرد آن سنگ طواف کند و آن را حرمت می نهادند سپس از تعظیم این سنگ به عبادت دیگر چیزها پرداختند.

و نیز نوشته اند عمرو بن لحي آیین بت پرستی را از مردم شام یاد گرفت و از آنجا با خود بتی آورد و در کنار کعبه جای داد.

اگر این تعبیر کلبی فی الجملة درست باشد، منشأ بت پرستی تیره هایی خاص را نشان می دهد نه بت پرستی همه عرب را چه عرب همگی به مکه نمی آمده اند و اگر می آمده اند سنگ حرم را همراه خود نمی برده اند. آنگاه پرستش درخت، و نیز چنانکه نوشتیم پرستش ماه و خورشید و ستارگان نیز میان صحرانشینان رواج داشته است. باید گفت بیابان نشینان پاره ای چیزها را که منشأ خیر و برکت می دانستند می پرستیدند، و یا برای آنها از روی دریافت ساده خود نمونه هایی می ساختند. آنچنانکه پاره ای چیزهای دیگر را منشأ شر می پنداشتند.

جن در نظر آنان مایه زیان و ضرر بود اما اگر برای کسانی سودمند به حساب می آمد. چنانکه بعضی شاعران عرب بزعم خود جنی داشتند که شعرها را در خاطر آنان می انداخت. پیش از اسلام از دینهای آسمانی - چنانکه نوشته شد - یهودیگری، مسیحیگری

و زرتشتیگری در عربستان پیروانی داشت. کیش مانى را هم مى شناخته اند و شاید در حجاز تنى چند هم بدان کیش گرویده باشند. مسیحیت در جنوب از راه حبشه وارد آن سرزمین شد، اما در شمال گویا نخستى بار قبیله های تغلب، قضاعه و غسان که از سوى امپراتورى روم تقویت مى شدند بدین کیش گرویدند. در حیره بخار نزدیکی این سرزمین با ایران زرتشتیگری شناخته بود و پیروانى داشت، اما گروهى هم از مسیحیان در آنجا بسر مى بردند.

چنانکه کلبى نوشته است: پیش از اسلام گروهى از عرب برای انجام مراسم حج به مکه مى آمدند و حج، عمره، وقوف در عرفات و قربانى را انجام مى دادند.

چهار ماه از سال: ذى قعدة، ذى حجه، محرم و رجب را ماههای حرام مى دانستند و در این ماهها با یکدیگر جنگ نمى کردند.

نزدیک به ظهور اسلام گروهى در مکه و بیرون مکه پیدا شده بودند که به بت پرستى بی اعتنا و از خونریزی و ستم کناره گیر، به دینهای آسمانى آنروز بی اعتما بودند. تنها خدای یگانه را مى پرستیدند. آئین دینى نداشتند. اینان کسانی هستند که متکلمان اسلامى آنان را حنفا گفته اند. مفرد آن حنیف است و به معنی کسی است که از دین باطل برگردد و اما در قرآن کریم هر جا حنیف و یا حنفا آمده مقصود کسانی است که بر دین فطرت ابراهیمی هستند.

ابن هشام بیتهایی از زیدبن عمرو بن نفیل آورد هاست که وی در آن بیتها گرایش خویش را به خدای یگانه و بریدن از لات و عزی و نکوهش آن دو و دیگر بیان مى

دارد. اگر به درستی این بیتها از زید باشد او را می توان جزء دسته حنفا دانست. چنانکه گویند رسول خدا برای او آمرزش خواسته است.

لیکن سبک شعرهایی که ابن هشام ضبط کرده است با شعرهای سروده عرب پیش از اسلام اختلاف دارد. و برای آشتیان فن آشکار است که آن شعرها را پس از اسلام ساخته اند.

قانون و دین در مکه

قانون شهر مکه پیمانهای بود که قبیله ها با یکدیگر بسته بودند و به موجب آن حقوق هر قبیله و یا وابستگان قبیله در مقابل قبیله های دیگر محترم شمرده می شد. اما اگر کسی با قبیله ای پیوندی نداشت، هیچ قانونی ستمکار از او حمایت نمی کرد.

مرکزیت یافتن مکه

پس از بهم خوردن وضع جنوب عربستان و پراکنده شدن مردم آن و نیز پس از آنکه راه بازرگانی از طریق خشکی رونق یافت از جاهایی که برای تجمع جذابیت بیشتری داشت مکه بود. مکه به سبب نزدیکی با دریای سرخ از یک سو بر سر راه بازرگانی شام و فلسطین واقع شده و از سوی دیگر واسطه ارتباط راه تجارتنی با یمن بود. اما گذشته از موقعیت بازرگانی، این شهر اهمیت دیگری نیز داشت که مردمان را از نقطه های مختلف جزیره، در موسمی معین از سال، به خود جذب می کرد. می دانیم که خانه کعبه در شهر مکه واقع است و کعبه هزاران سال پیش از اسلام مورد احترام بوده است. قرآن کریم می

گوید ابراهیم چون خانواده خود را در سرزمین بی آب و گیاه حجاز جای داد به پروردگار خود چنین گفت:

و در باره شهر مکه از خدا چنین خواست:

از عهد ابراهیم (ع) خانه کعبه که محلی برای پرستش پروردگار یکتا بود، بدین سرزمین اهمیت داد. اما در آن روزگار مردم در آنجا چگونه می زیسته اند، پرستش آنان به چه صورت بوده است، روشن نیست. می توان گفت تاریخ مکه از دوسو روشن است، آغاز آن، چنانکه قرآن کریم خبر می دهد، و سده پیش از تولد رسول خدا چنانکه تاریخ عرب آن را ضبط کرده است. آنچه مسلم است اینکه در سده پنجم و ششم میلادی مکه شهری آبادان بوده است. نزدیکی آن به دریای سرخ به پیوستن راه بازرگانی افریقا به سوریه از سوی شمال، کمک می کرده است.

زیارتگاه بودن خانه کعبه و آمدن قافله های حاج در موسم نیز به آبادانی آن می افزوده است.

چنانکه نوشتیم پس از بهم خوردن جنوب عربستان، دسته هایی از مردم آن سرزمین به دیگر نقطه های شبه جزیره رفتند. از اینان دو قبیله بنام جرهم و خزاعه مکه را محل سکونت گرفتند. تاریخ جرهمیان و زمانی که در یمن می زیسته اند روشن نیست. بعضی مورخان بر آنند که جرهمیان در عهد اسماعیل (ع) بوده اند. ریاست شهر مکه را جرهمیان به دست گرفتند اما با آمدن خزاعه و جنگی که میان آنان و جرهمیان گرفت، زمام شهر به دست قبیله خزاعه افتاد.

سلطه خزاعه در شهر مکه تا زمان قصی بن کلاب که جد اعلای پیغمبر اسلام است ادامه داشت. نام قصی زید و مادر او دختر سعد بن سیل است. مادر زید پس از مرگ شوهرش کلاب به مردی از خزاعه بنام ربیع بن حزام از بنی عذره شوهر کرد و همراه شوی با فرزندش زید به شام نزد خویشاوندان شوهر خود رفت. گویند زید را به مناسبت دور افتادن از زادگاهش بدان لقب (قصی) خواندند و سپس لقب جای اسم را گرفت.

قصی پس از رسیدن به سن بلوغ به مکه بازگشت و دختر یکی از بزرگان خزاعه بنام حلیل را به زنی گرفت، و از این زن چهار فرزند به نامهای عبدالدار، عبدمناف، عبد العزی و عبد قصی یافت. قصی ریاست شهر را از دست خزاعه گرفت و خویشاوندان خود، قریش را که بیرون شهر می زیستند بدرون آورد.

در شهر مکه پیش از ظهور اسلام، جایی برای آموختن و خواندن و نوشتن نبوده است. اما در خانواده ها کسانی بوده اند که ضرورت چنین هنر را دریافته و به خواندن و نوشتن می پرداختند.

لیکن هیچ سندی نشان نمی دهد که چادشینیان از خواندن و نوشتن بهره داشته اند. مگر آنکه بر حسب اتفاق شاعری یا کاهنی از موطن خود به کشورهای مجاور سفر کند و در آنجا فن خواندن و یا نوشتن را بیاموزد. آنچه شاعران می سرودند و آنچه از سخنان سجع وار بر زبان کاهنان می رفت از سینه این بدان منتقل می شد. بازار عکاظ که سالی یکبار بین طائف و نخله بر پا می شد و بازار دیگری که در ماه ذی قعدة در مرالظهران و

پس از آن در ذی المجاز (نزدیک عرفه) برقرار می گردید جایی بود که شاعران در آنجا سروده های خود را بر مردم می خواندند.

قریش که ریاست شهر مکه را از خزاعه گرفته بخود اختصاص داده بودند، اندک اندک در کار بازرگانی افتادند. آنان محصول جنوب و شرق عربستان را به بندر های کنار دریای مدیترانه می بردند و از بازارهای دمشق گندم، زیتون، ابریشم و دیگر کالاها را به حجاز می آوردند. کاروان قریش در سال دو سفر تجارتي داشت. زمستان به یمن و تابستان به شام. چنانکه ابن هشام نوشته است تأسیس این دو سفر تجارتي به ابتکار هاشم جد رسول خدا (ص) بود.

و این دو سفر تجارتي است که در قرآن کریم بدان اشارتي رفته است:

مهران قبیله نیز که از حاشیة بیابان به داخل مکه آمده و در آنجا اقامت کرده بودند، پولهای اندوخته را در راه بازرگانی و یا ربا خواری به کار انداختند، و دریافتند که سود زندگانی این چنین بهتر و بیشتر از زیستن در بیابان است و زیان آن کمتر. از این گذشته نیازی ندارد با قبیله ها بجنگد، و یا مهمانسرا بسازد و مستمندان را پذیرایی کند. تغییر تدریجی وضع شهر مکه چادر نشینان را به خود جذب کرد. دامداری و بیابا نگردی را رها کردند، و به شهر رو آوردند و در خدمت این طبقه مرفه و مالدار درآمدند. دیری نپایید که در مکه دو واحد اجتماعی مشخص پدید شد. اقلیت ثرمندی که بهیچ چیز جز افزودن سرمایه نمی اندیشید و اکثریت ستمکش که باید برای این دسته کار کند و در مقابل صرف نیروی جسمی خود، مزدی اندک دریافت دارد.

وضع اجتماعی در شهر مکه مقارن ظهور اسلام به صورتی در آمده بود که برای انفجار آمادگی داشت. قریش، ریاست شهر را در دست گرفتند و به دلیل آنکه خانه کعبه را تحت نظارت خود در آورده بودند، امتیازی به دست آورده بودند، اما این امتیاز جنبه دینی و معنوی نداشت و اگر رنگ پرستش بخود گرفته بود، باری از حقیقت تهی می بود. آنان خدای بزرگ را فراموش کرده و بت را ابزار مقصد های خود کرده بودند. فطرت انسانی که بر یکتا پرستی است مغلوب هوای شیطانی شده، ستمکاری جای عدالت انسانی را گرفته، نه دینی که ستمکار را به راه راست بکشاند، و نه نیروئی که به یاری ستمدیدگان آید. وقت آن رسیده بود که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:

Subject:
Author: yas
Keywords:
Comments:
Creation Date: 4/7/2012 12:12:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 4/7/2012 12:12:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 37
Number of Words: 6,177 (approx.)
Number of Characters: 35,210 (approx.)